



انجمن آموزشے دانا

چالش سنت و دموکراسے

انسان - جامعہ و اقتدار

حسن شریعتمداری

انسان اجتماعی، انسان تکامل یافته برای درک و پذیرش توانایی‌ها و به‌کارگیری مهارت‌های لازم برای زندگی با دیگران است. روانشناسی اجتماعی، تاثیر اجتماع و ساختارهای آن را بر هویت فردی و رفتارگروهی انسان‌ها مطالعه می‌کند. موضوع سمینار این بارما، بررسی چند ویژگی مهم جامعه اقتدارگرا در تأثیر بر هویت و رفتار انسان‌ها است.

انسان دارای یک من کنشگر است که هویت فردی او را بر مبنای غرایز انسانی و عادات ثانوی اش شکل می‌دهد و یک من کنشگر انفعالی که عکس‌العمل او به داده‌های محیط‌زیست و در بحث ما داده‌های اجتماعی است. هویت انسان، هویتی ناشی از تعامل دائم بین من کنشگر و من متعالی اوست من انفعالی بر اساس آنچه که در مباحث جامعه‌پذیری گفتیم به تدریج نرم‌های جامعه را می‌پذیرد و هم‌رنگ جامعه می‌شود.

به این ترتیب هویت جمعی (کلکتیو) پدیدار شده و رفتار و کنش اجتماعی انسان‌ها را در حدود زیادی مطابق هنجارهای اجتماعی موجود یکسان کرده و تا حدودی قابل پیش‌بینی و پذیرش دیگران می‌نماید و زندگانی با دیگران را میسر می‌سازد.

در جوامع سنتی که اغلب اقتدارگرا می‌باشند، هنجارهای اجتماعی چنان از دو طریق قدرت نرم، یعنی سیستم جامعه‌پذیری و قدرت سخت یعنی خشونت و تنبیه اثر کرده و اعمال می‌شوند که با توجه به نیاز انسان به پذیرفته شدن از طریق جمع و کسب محبت و احترام آنان و اجتناب از هزینه حذف شدن از جمع و تنبیه و خشونت، من کنشگر کنش مستقل خود را حدوداً فراموش می‌کند و من واکنشی در واکنش به فشار جامعه اقتدارگرا خود را با خواست جامعه که تبعیت کامل از سنت و اقتدار است وفق می‌دهد و رفته‌رفته به این رفتار خود خو می‌گیرد و از دیگران نیز همواره همین انتظار را دارد.

در چنین جامعه‌ای رفتاری به‌جز این عجیب و مخالف با رسم و رسوم و هنجارهای معمول جامعه تلقی می‌شود و صاحب چنین رفتاری، غیرعادی، سبک، نادان، سفیه و نا محترم به شمار می‌آید. من کنشگر در اجتماع مجال فرصت عمل پیدا نمی‌کند. از این رو شخص سعی می‌کند در گروه‌های کوچک‌تر و یا در خلوت همدلان و یاران و یا به‌تنهایی من فعال خود را میدان عمل دهد. با این کار محیط عمل هر شخصی، به دو حوزه پنهان آشکار یا خلوت و جلوت تقسیم می‌شود و الگوی رفتاری پنهان شخص اغلب در تعارض کامل با شخصیت آشکار او است.

از آنجاکه انسان اغلب وابسته به گروه‌های اجتماعی گوناگون با نرم‌های متفاوت و هنجارهای گوناگون است، به این ترتیب شخصیت انسان به چندپاره تقسیم می‌شود و انسان چند شخصیتی می‌گردد. ولی این هنوز آغاز این ماجرای دردناک است.

از آنجاکه تعارض با جامعه اقتدارگرا و یا گروه‌های دیگری که شخص وابسته به آنها است، آنان را با فشار افکار عمومی، طرد و منزوی شدن، محرومیت از حقوق اجتماعی و یا تنبیه و مجازات رودررو می‌سازد و از آنجاکه در چنین جوامعی تفاوت بارزی در بایدونبایدها، ورواها و نارواهای هرکدام از گروه‌های اجتماعی با دیگری وجود دارد و مهم‌تر از همه چون هنجارها، غالباً در جهت جلوگیری و سرکوب آزادی من کنشگر می‌باشند، بنابراین شخص دائماً مجبور به ایفای نقش‌های متفاوت در گروه‌های اجتماعی گوناگون و استفاده از دروغ و دغل چند روئی به‌منزله یک پوشش حفاظتی برای خویش است.

ریاکاری، که همان بیگانگی از شخصیت واقعی و ایفای نقش‌های متفاوت برای فریب دیگران است، این کاری است که به همراه دروغ رفتار فرد را در این جوامع شکل می‌دهد و آنها را موفق می‌کند که در گروه‌های اجتماعی مختلف اجتماعی همواره

عنصری مطلوب شناخته شوند. کودک ایرانی را در نظر بگیرید، شخصیت او در خانواده، گروه همسالان، در مقابل مربیان و در جامعه کاملاً باهم متفاوت است. او مانند هنرپیشه‌ای مجبور است دائماً در طول روز با نهایت مهارت چند بخش کاملاً متفاوت بازی کند. سرکوب من کنشگر در یک جامعه اقتدارگرا و اقتدار محور باعث می‌شود که اگر موقعیتی برای کنش بین من محروم از ابراز وجود نصیب شود، شخص آن را به نحو غیرعادی برای جلب توجه دیگران و یا جلب ترحم آنان به کار گیرد و یا برای پیدا کردن امتیازی نسبت به بقیه اعضای گروه در جهت نزدیک‌تر شدن به شخص یا اشخاصی که محور اقتدار در آن گروه هستند به تملق و چاپلوسی متوسل شود.

علاوه بر آن چون علت اصلی اطاعت‌پذیری، ترس و رعب دائم، از احساس دائمی گناه یا ترس از عقوبت اخروی و یا تنبیه این جهانی است و مهم‌ترین وسیله ایجاد اقتدار، ایجاد رابطه اقتدارگرایانه از طریق خشونت کلامی و فیزیکی است او می‌آموزد که برای دست یافتن به امتیازات اجتماعی باید از این وسایل یعنی خشونت در شکل رفتار آمرانه و خشونت کلامی و یا فیزیکی استفاده نماید. برعکس در جوامع مبتنی بر دموکراسی و غیر اقتدارگرا، بین من کنشگر و من واکنشی بزرگ‌ترین درجه انطباق به وجود می‌آید. شخص در حد زیادی در گروه‌های مختلف اجتماعی می‌تواند خودش باشد. از آنجاکه خشونت کلامی و فیزیکی لازم نیست، زیرا اطاعت از اشخاص اقتدارگرا جای خود را به اطاعت از قوانین می‌دهد که نمایندگان او (در مجلسی که او نیز به سهم کوچک خود در تشکیل آن به کمک رأی آزاد خویش، در انتخاباتی آزاد و عادلانه شرکت داشته است) آن‌ها را وضع کرده‌اند، لذا دروغ و ریا دیگر کارکردی محافظتی ندارد و کاربرد اجتماعی آنان بسیار کمتر می‌شود.

در چنین جامعه‌ای چون اساس بر شایسته‌سالاری است و راه ترقی اجتماعی مسیری کم‌وبیش مشخص و از پیش تعیین شده، مبتنی بر خلاقیت تحصیلات عالی تخصص و ریسک‌پذیری می‌باشد، از اینرو احتیاج به تملق و چاپلوسی صاحبان قدرت از بین می‌رود. در یک جامعه اقتدارگرا، هر فردی ناگزیر، هم اقتدارگرا و هم اقتدار پذیر، یعنی متجاوز و درعین حال مطیع ببار می‌آید. در چنین جامعه‌ای، همه درصدد کنترل همدیگرند. یعنی انسان که ذاتاً موجودی چندبعدی، خلاق و کنشگر است، باید مانند یک شیء نگرسته شود و به آن تبدیل شود، تا قابل کنترل باشد.

انسان نیز مانند هر چیز قابل کنترل دیگری ناچار باید فرمان پذیر یعنی منفعل و واکنشی باشد. این است که من واکنشی و فرمان پذیر افراد، در چنین جوامعی بسیار برجسته می‌باشد و من کنشگر آنان اکثراً فقط در مواقعی که قربانی ضعیفی برای تجاوز حقوقی و یا فیزیکی در دسترس باشد و یا خشونت کلامی امکان بروز پیدا کند، ناگهان بسیار فعال می‌شود.

افراد جامعه اقتدارگرا عرف موجود را که معنایش ارزش‌های سنتی است بدون چون و چرا می‌پذیرند، دانشمند نمایی و فضل فروشی در این قبیل جوامع بسیار رواج دارد. موضوع چنین دانشی اغلب تسلط به حفظیات و شعر و ادبیات و یا روایات و آیات و یا داستان‌های اساطیری است. زیرا چنانچه در سمینارهای قبل گفتیم، ذهنیت جهان کهن بر سه پایه سنت، روایات و ادله نقلی و اسطوره استوار است و دانشمند در چنین جامعه‌ای، به کسی گفته می‌شود که به این سه حوزه تسلط داشته باشد.

دانشمند نمایی و فضل فروشی از وسایل کسب اعتبار و تفوق اجتماعی در چنین جوامعی است فضل فروشان تبدیل به مراد و قطب می‌شوند و راه و روششان مرید پروری و گردآوردن شاگردان و علاقه‌مندان ناپرسشگر و مرید پیشه‌ای است که گفته‌ها و نوشته‌های آنان را چون ورق زر بر سر می‌برند و چون متن مقدس بی‌چون و چرا می‌پذیرند و به دیگران منتقل می‌کنند. دست



تفاخر به ثروت و مال نیز در گروه‌های اجتماعی دیگری از وسایل کسب برتری اجتماعی است. به این جهت چشم‌وهم‌چشمی و فخرفروشی در بین افراد و خانواده‌ها بسیار رواج دارد.

شیء شدگی و ازخودبیگانگی در این جوامع به اوج می‌رسد و همه بیشتر از خود برای دیگران زندگی می‌کنند. قضاوت همگانی در مورد هرکس برای او بسیار مهم‌تر از هر معیار اخلاقی است و انسانی است. اخلاق و انسانیت سقوط می‌کند و تظاهر به رعایت عرف جامعه، در قالب اخلاق، ریاکارانه جای آن را می‌گیرد اما آنگاه که به حیطة زندگانی خصوصی و محافل دوستانه‌تر نزدیک شویم، ناگهان با جهان دیگری کاملاً در جهت مخالف آنچه در سطح جامعه متظاهر به چشم می‌خورد، آشکار میشود، که در آن زندگانی برمدار دیگری، آزاد از هر قید و و عاری از هرگونه ملاک اخلاقی، در جریان است و نوعی تشنگی و سیری‌ناپذیری و عدم اشباع افراط گونه در آن به چشم می‌خورد. و فاصله زیرپوست جامعه با سطح آن بسیار است و دنیای زیرزمینی جهانی کاملاً دیگر است. دنیایی که محتوای واقعی سقوط اخلاقی و انسانی جامعه را در نبود تظاهر و ترس نشان می‌دهد.

جامعه اقتدارگرا جمع‌گراست و هویت جمعی در آن تبلیغ می‌شود و موردپذیرش قرار می‌گیرد. در چنین جامعه ای فردگرایی ضد ارزش‌های رایج همگانی است. افراد درراه آنچه بنام منافع و مصالح جمعی تبلیغ می‌شود یعنی اغلب در مسیر اراده رهبری اقتدارگرا بایدآمدگی ازخودگذشتگی و فداکاری داشته باشند.

فداکاری و از جان گذشتگی از بزرگ‌ترین ارزش‌های مورداحترام جمع می‌باشد. شخص فداکار و جامعه ای که او را بر سر می‌نهد، غالباً هیچ پرسشی در مورد اینکه او برای چه خود را فدا می‌کند و چه کسانی از فداکاری او بهره‌برداری می‌کنند، ندارد. نفس از جان گذشتگی و فداکاری خود یک ارزش است. جامعه اقتدارگرا یک جامعه گذشته‌گرا و نوستالژیک نیز می‌باشد. چنین جامعه‌ای اذعان دارد که خود فاسد و منحط است و هرروز بیشتر سقوط می‌کند. ولی این سقوط را ناشی از توطئه دیگران و دخالت قدرت‌های مریبی و نامرئی می‌داند. او فرافکن است، در ضمن اتوپیا یا دنیای موعود او درگذشته است و دنیای اساطیری گذشته را، دنیای ایده آلی می‌داند که همیشه آرزوی بازگشت به آن را دارد. بنابراین بسیار باستان ستا است و اهل تفاخر به گذشته تاریخی خود است. در چنین جامعه‌ای حال و آینده چنان تیره‌وتار است که ناگزیر هیچ راهی جز بازگشت خیالی و بر بال آرزوها به گذشته پرافتخار مقدر نیست. لاجرم در جوامع اقتدارگرای دارای مذاهب و طوایف گوناگون، چون گذشته‌ها و اساطیر گروه‌های اجتماعی مختلف، مختلف می‌باشند بنابراین تفاخر و رقابت نسبت به گذشته از عوامل ایجاد رقابت‌های قومی و مذهبی بیشتری می‌شود و به اختلافات دامن می‌زند. جامعه اقتدارگرا در اصل یک جامعه توده‌وار است زیرا گروه‌های اجتماعی اندکی در آن وجود دارد که پایه تاریخی و سنت اجتماعی محکمی دارند و قابل‌حذف نیست و گرنه در اصل چنین جامعه‌ای، در اکثریت خود جامعه بدون تشخص و یکسان‌سازی است که اندکی افراد با استفاده از دانش و ثروت و قدرت، در معنایی که توضیح داده شد نخبگان جامعه به شمار می‌آیند و بقیه توده مطیع و منقاد و شیء واره و بدون تشخص اجتماعی و ابزار کنترل نخبگان اقتدارگرایی جامعه و رهبری مذهبی و سیاسی آن می‌باشند. در ایران خانواده و فامیل، روحانیت، تصوف، بازار و صنعت و لوطیان و عیاران، نیروهای مسلح و امنیتی، درباریان و مستوفیان گروه‌های اجتماعی برتر جامعه سنتی و اقتدارگرا بودند و کمابیش همین ترکیب امروز نیز وجود دارد. همان‌طور که در سمینار مربوط به جامعه‌پذیری گفته شد، رابطه افراد در این گروه‌ها نیز از بالا به پایین و به شدت اقتدارگرایانه و مبتنی بر مرید و مرادی و در نیروهای مسلح و امنیتی مبتنی بر اطاعت بی چون‌وچرا است. این گروه‌ها خود نیز مانند جامعه ای که به آن تعلق دارند جمع‌گرا می‌باشند و حقوق فردی در آن‌ها معنی ندارد. تنها

گروه‌های داوطلب آزاد در ایران، اجتماع افراد برای کارهای خیر و عام‌المنفعه بوده است که ریشه تاریخی قوی دارد و شاید از لحاظ ساختار نیز روابط در آنها مقداری افقی‌تر و دموکراتیک‌تر از دیگر سازمان‌های جامعه سنتی و اقتدارگرا می‌باشند. جامعه سنتی و اقتدارگرا چون روبه گذشته دارد و فرض آن بر بهتر بودن گذشتگان از آیندگان است، پیر سالار است و پیران فرزندان و دانایان قوم به شمار آمده و مورد احترام می‌باشند.

تجربه نیز مهم‌تر از علم به شمار می‌آید، زیرا حاصل عمر پیران فرزانه است. با این برداشت، در این جامعه، پیران را افرادی فرزانه و دارای تجربه دانسته و مردم علاوه بر احترام به آنان، به کاردانی آنان نیز قائل بوده و محل خاصی برای پیران فامیل در نظر گرفته شده و برای یافتن راه حل مشکلات به آنها رجوع می‌شود. خشونت، دشمنی کینه‌توزی، عدم صداقت، ریا و تزویر، محتوای واقعی رفتارهای به ظاهر آراسته و مملو از تعارفات و الفاظ نرم و پرطمطراقی است که افراد در برخوردهای روزانه با یکدیگر به کار می‌برند. این الفاظ نرم و تعارفات فراوان تا حدودی مانع اصطحکاکات خشن هستند که در صورت عدم وجود آنها دائماً با دیگران به وقوع خواهد پیوست. در چند دهه اخیر کتب فراوانی در خلیقات ما ایرانیان نوشته شده و همه این خصوصیات به تفصیل در آنها بحث گردیده است ولی متأسفانه کمتر از دید روان‌شناسی اجتماعی و رابطه چنین خلیقاتی با جامعه اقتدارگرای تاریخ‌مند ما ایرانیان بررسی شده و لزوم کارکردی ناگزیر خصوصیتی مانند تعارف، تملق و چاپلوسی، تقلب دورویی و دروغ و حيله گری در چنین جوامعی بررسی شده است. اخیراً نیز بررسی‌های فراوانی در سطح دانشگاهی در مورد اقتدارگرایی و اقتدار پذیری افراد در سطح پایان‌نامه‌ها و مقالات تحقیقی به چشم می‌خورد ولی به دلایل قابل فهمی از گسترش دامنه تحقیقات به نظام اجتماعی اقتدارگرا پرهیز شده است. تا اینجا ما جامعه اقتدارگرای تاریخ‌مند ایران را شرح دادیم. ولی می‌دانیم که از وقوع انقلاب مشروطه به این سو و بخصوص پس از وقوع انقلاب اسلامی جامعه ایران یک جامعه در حال گذار بوده است. در چنین جوامعی تغییرات اجباری شیوه زندگانی و دسترسی به منابع اطلاعات نوین مانند رسانه‌های عمومی و اجتماعی، کتاب، اینترنت و برخورداری از تحصیلات دانشگاهی بالا، افزایش شهرنشینی بیشتر، صنعتی شدن و خدماتی شدن جامعه باعث می‌شود که اولاً ساختارهای سنتی خانواده و فامیل، آموزش، روحانیت، بازار و صنعت، دچار دگرگونی‌های درون ساختاری شوند و روابط اقتدارگرایانه در آنها سست گردد.

شکل‌گیری کلان‌شهرهای بزرگ این امکان را فراهم می‌کند که افراد زیادی دور از کنترل فامیل و خانواده، عملاً در زندگانی روزمره، از آزادی‌های بیشتری برخوردار باشند. علاوه بر آن تمایل به همکاری‌های داوطلبانه و مشارکت اجتماعی و سیاسی در طبقه متوسط شهری، نمودی از فعال شدن من کنشگر انسان‌هاست که می‌کوشند خارج از روابط سنتی مبتنی بر اقتدار و رسوم و عادات از پیش ساخته، ساختارها و نهادهای داوطلبانه‌ای را برای تحقق مطالبات مدنی و اجتماعی و صنفی خود شکل دهند. این نهادهای غیردولتی مردم بنیاد، مانند قارچ به سرعت می‌رویند. البته نظام سیاسی که در صدد محدود کردن این تشکلهای، از طریق وابسته کردن آنها به نظام سیاسی، آزار و اذیت اعضاء و افراد شاخص این گروه‌ها و تشکلهای، بالا بردن هزینه فعالیت داوطلبانه اجتماعی و سیاسی، مشابه‌سازی نهادها از طریق ایجاد نهادهای وابسته همان‌گونه مشابه نیمه‌دولتی و انواع و اقسام راه‌های دیگر می‌باشد.

ولی ناگفته پیداست که مقاومت در برابر این روند همسو با حرکت تاریخ، تلاشی محکوم به شکست است. جامعه مبتنی بر دموکراسی و حقوق بشر جامعه‌ای با روابط کمابیش کمتر اقتدارگرایانه و از بالا و بیشتر افقی است. انسان در این جامعه، موضوع

کنترل و موجودی صرفاً منفعل نیست. هر انسان خود کنشگر مستقلی است که حقوق ویژه خویش را دارد. جامعه فردگرا و فرد محور است. یعنی حقوق فردی در اغلب زمینه‌ها به هر چیز دیگری برتری دارد. جامعه مدرن جامعه مولد است و هر کس متناسب با شایستگی، تخصص و خلاقیت و ابتکار خود، امکان پیشرفت و ترقی اجتماعی دارد.

همکاری و اطاعت از دیگران قانونمند است و به‌خصوص اطاعت از شخص جای خود را به اطاعت صرفاً حرفه ای و محدود از سمت و جایگاه آن شخص می‌دهد. یعنی علاوه بر اینکه حدود این اطاعت را منطق کار و قوانین جاری مشخص می‌کند، به‌محض جابجایی شخص از موقعیت خود، شخص قدرت کنترل شغلی و حرفه ای خود را بر دیگران از دست می‌دهد. رابطه مرید و مرادی و شیفتگی وجود ندارد و جای آن را، اعتماد متقابل و همکاری انسان‌ها می‌گیرد. جامعه مدرن، جامعه خوب تنظیم شده است و جامعه توده‌وار نیست. یعنی هزاران و ده‌ها هزار گروه و نهاد و ساختار وجود دارند و اشخاص هرکدام در چندین گروه، داوطلبانه و یا برحسب شغل خود عضو می‌باشند. هویت جمعی بسیار ضعیف‌تر از هویت فردی است. هر کس برای خود مستقل است و من کنشگر افراد مجال عمل و توسعه بسیار دارد و من واکنشی و انفعالی یعنی تأثیر جامعه بر فرد بسیار کمتر از جوامع کلکتیو اقتدارگرا است.

از آنجاکه من کنشگر مجال عمل دارد، خلاقیت و نوآوری در همه زمینه‌ها بسیار بالاست. زیرا خلاقیت و نوآوری رابطه بسیاری با آزادی من کنشگر افراد دارد. از آنجاکه همکاری و اعتماد متقابل، همراه با فرهنگ کار گروهی در این جامعه، جای تلاش مخرب دائم گروه‌ها و افراد را برای تفوق شخصی و فیزیکی افراد و گروه‌ها می‌گیرد و یا حداقل این کار را کم‌رنگ‌تر می‌کند، خلاقیت‌ها و نوآوری‌های جمعی، انجام پروژه‌های بزرگ علمی و صنعتی و تجاری را در گروه‌های بزرگ میسر می‌کند.

البته منظور ما نمایش یک روابط رؤیایی و تلاش برای ایدآلیزه کردن تصویر جوامع مدرن نیست. انسان بالاخره انسان است و قدرت‌طلبی و رقابت و همه خصوصیات دیگر جزئی از او است. منظور ما بیشتر نشان دادن جنبه غالب نوع روابط در این جوامع است و گرنه واضح است که هیچ جای جهان بهشت موعود نیست و پیشرفته‌ترین جوامع نیز کاستی‌های ویژه خود را دارند.

ما در این سمینار صرفاً تلاش نمودیم تا مهم‌ترین ویژگی‌های روان‌شناسی اجتماعی جامعه اقتدارگرا را در مقایسه با جامعه مبتنی بر دموکراسی شرح دهیم. البته همه شما می‌دانید که مباحث روان‌شناسی اجتماعی بسیار فنی و پیچیده و مفصل است و در این مختصر امکان شکافتن همه جنبه‌های آن وجود ندارد. از آن گذشته محدودیت و التزام ما به شرح بسیط و غیر فنی مباحث، به‌منظور استفاده عموم از آن، امکانا باعث می‌شود که بسیاری از نکات از دقت کافی برخوردار نباشد. ولی منظور ما از این سمینارها، کلاس درس دانشگاهی نیست. جلب توجه شما به این که چه اندازه نقش پاسیو و منفعلانه افراد در جامعه اقتدارگرا آنان را به اشیایی قابل کنترل تنزل می‌دهد و جامعه‌ای سترون و نا پرسشگرانه و غیر منتقد و تسلیم تقدیر و حوادث به وجود می‌آورد که همه تفصیرها را به گردن دیگران می‌اندازند و به گذشته افتخار می‌کند از آینده نومیدند و خودآگاهی نسبت به ناخودآگاه تاریخی جامعه استبدادی اقتدارگرا دستاورد بزرگ این سمینارها می‌باشد. از شرکت شما در این سمینار سپاسگزارم و تا سمینار بعدی شمارا به خدا می‌سپارم.